

## A Comparative Study of Alienation from Allameh MohammadTaqi Ja'fari and Martin Heidegger's Point of View

Jalil Jalili<sup>1</sup>  | Saeed Niazi<sup>2</sup>

<sup>1</sup> Corresponding Author, Assistant Professor, Farhangian University, Iran. Email: [mahdijalili8890@gmail.com](mailto:mahdijalili8890@gmail.com)

<sup>2</sup> Ph.D. Candidate of Theology, University of Tabriz, Iran. Email: [ensan.edame.darad@gmail.com](mailto:ensan.edame.darad@gmail.com)

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received 30 September 2023

Received in revised form 20 October 2023

Accepted 09 November 2023

Published online 22 November 2023

#### Keywords:

alienation, selfhood, Allameh MohammadTaqi Ja'fari, Heidegger, dasein, existentialism, authenticity

### ABSTRACT

Paying attention to the issue of the death of authenticity and alienation of man is one of the most important issues that contemporary man is dealing with ignoring it causes that according to Heidegger; The desert is getting wider every day and the gap between self-being and alienation becomes uncontrollable. In order to understand and face this issue logically, in the present research, the meaning and why of alienation from the point of view of two prominent thinkers of the Islamic world and the West, Allameh MuhammadTaqi Ja'fari and Martin Heidegger, were discussed in a comparative manner. The research shows that for Allameh Ja'fari self-estrangement is divided into two types, positive and negative, and positive self-estrangement means placing the "self" in the path of its logical evolution, and negative self-estrangement means exclusive attention to the animal dimension and neglecting the origin and resurrection. they know and from Heidegger's point of view, losing one's understanding of one's existence and the meaning of one's world, being under the control of previous plans, becoming a passive existence, not trying and seeking to understand the meaning of existence, and also becoming a static being and passive; It takes a person out of the orbit of authenticity and true self-being and enters a space called "alienation from oneself".

**Cite this article:** Jalili, J. & Niazi, S. (2024). A Comparative Study of Alienation from Allameh MohammadTaqi Ja'fari and Martin Heidegger's Point of View. *Journal of Philosophical Investigations*, 17(44), 841-856. <https://doi.org/10.22034/jpiut.2023.59312.3640>



© The Author(s).

Publisher: University of Tabriz.

<https://doi.org/10.22034/jpiut.2023.59312.3640>

---

## **Extended Abstract**

The issue of thinking about "human truth" has been the focus of powerful thinkers in different schools of thought throughout history. One of the significant issues in contemporary anthropology is the discussion of alienation and lack of authenticity in modern man.

Many thinkers in different philosophical and scientific fields have entered the field of thinking and theorizing in this direction. The contribution of the thinkers of the school of existentialism cannot be ignored and avoided.

Existentialist philosophers have gone to decipher what and why this issue is by denying any prior nature in humans. Both groups of theist and atheist philosophers share this principle that in the life of the human world; his existence precedes his nature and it is man who chooses his desirable nature with the absolute freedom he has and disregarding the principle of free will and freedom in choosing nature; he is caught in the trap of previous and unjustified values and is out of the realm of selfhood and authenticity and is placed in the orbit of self-alienation.

From Heidegger's point of view, as one of the prominent thinkers of existence, losing one's understanding of one's existence and meaning of one's world, being under the control of previous designs, becoming a mere existence, not trying and searching to find out the meaning of existence and transformation. Becoming a static and passive being; it takes a person out of the orbit of true self-existence and enters a space called "alienation from oneself"; but in Islamic wisdom; Man, as the supreme creation of God, has a fixed and divine nature.

Among the Islamic thinkers, Allameh MohammadTaqi Ja'fari divided self-estrangement into two types, positive and negative, and positive self-estrangement means placing the "self" in the path of its logical evolution, and negative self-estrangement means exclusive attention to the animal dimension and They know the neglect of the origin and resurrection.

Looking at his collection of works and in a general view, Allameh divides alienation from oneself into two types, positive and negative, and positive alienation means placing the "self" in the path of its logical evolution and they consider negative alienation to mean exclusive attention to the animal dimension and neglect of the origin and resurrection.

Allameh considers positive self-estrangement as the meaning of "self" being in the path of its logical evolution and by tracing this type of self-estrangement in the intellectual and spiritual heritage of mankind, this belief is attributed to the Upanishad. They attributed it and say: "Life is a pilgrimage and humans are the one who goes to Hajj."

The starting point of this journey is the material state. In the beginning, man is a captive of nature and is caught in the clutches of its laws, and the order of nature governs all his vital affairs. be" they know and that is the result of denial that is directed at "self" from the human side. In explaining his denial, Allameh says: "A person who sees inside him a strong desire to know philosophy and the purpose of life, however, he wants to cover this creative desire with the ashes of the desires of his feet in the air and fleeting animal pleasures." Isn't this man denying himself?

It is certain that fighting with oneself, which is caused by self-denial, is one of the lowest cases of alienation, and if constructive education and training cannot cure this pain, it has not taken any steps towards the improvement of human beings.



## بررسی تطبیقی از خودبیگانگی از نظر گاه علامه محمدتقی جعفری و مارتین هایدگر

جلیل جلیلی<sup>۱</sup> | سعید نیازی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)، استادیار دانشگاه فرهنگیان، ایران. رایانامه: [mahdijalili8890@gmail.com](mailto:mahdijalili8890@gmail.com)

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری الهیات، دانشگاه تبریز، رایانامه: [ensan.edame.darad@gmail.com](mailto:ensan.edame.darad@gmail.com)

### چکیده

### اطلاعات مقاله

توجه به مسأله مرگ اصالت و از خودبیگانگی انسان، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که انسان معاصر با آن درگیر است. غفلت از آن باعث می‌شود که به تعبیر هایدگر، کویر هر روز گسترده‌تر گشته و شکاف بین خودبودگی و از خودبیگانگی غیر قابل کنترل شود. در راستای فهم و مواجهه منطقی با این مسأله، تحقیق حاضر به صورت تطبیقی به چستی و چرایی از خودبیگانگی از نظر گاه دو متفکر برجسته جهان اسلام و غرب علامه محمدتقی جعفری و مارتین هایدگر پرداخته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که علامه جعفری از خودبیگانگی را به دو قسم مثبت و منفی تقسیم می‌کند و از خودبیگانگی مثبت را به معنای قرار گرفتن «خود» در مسیر تحولات منطقی خویش و از خودبیگانگی منفی را به معنای توجه انحصاری به بعد حیوانی و غفلت از مبدا و معاد می‌داند و از نظر گاه هایدگر، از دست دادن درک خود از وجود و معنای جهان خود، واقع شدن تحت سیطره طرح‌های پیشینی، تبدیل شدن به وجود دم دستی، عدم تلاش و جستجو برای پی بردن به معنای وجود و نیز تبدیل شدن به موجودی ایستا و منفعل انسان را از مدار خودبودگی اصیل و حقیقی خارج و وارد فضایی می‌کند که «از خودبیگانگی» نام دارد.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۹/۰۱

### کلیدواژه‌ها:

از خودبیگانگی، خودبودگی، علامه محمدتقی جعفری، هایدگر، دزاین، اگزیتانسیالیسم، اصالت

استناد: جلیلی، جلیل و نیازی، سعید. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی از خودبیگانگی از نظر گاه علامه محمدتقی جعفری و مارتین هایدگر، پژوهش‌های فلسفی، ۱۷(۴۴)، ۸۴۱-

<https://doi.org/10.22034/jpiut.2023.59312.3640> ۸۵۶



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه تبریز.

## مقدمه

با پیدایش علوم جدید و منسوخ شدن کیهان‌شناسی بطلمیوسی، ضربه‌های سنگینی بر پیکر باورهای دینی وارد شد. نخست، گالیله با اعلام خورشید محوری و مرکززدایی از زمین در کیهان‌شناسی مدرن و سپس، دکارت با حذف علت غایی ارسطویی و جایگزین کردن علت فاعلی و همچنین انقلاب کپرنیکی کانت، نظریه تکامل داروین، پدیدار شدن تحولات نوین فیزیک از قطعیت نیوتن تا نسبیت انیشتین و اصل قطعیت‌ناپذیری هایزنبرگ، نگرش‌های متافیزیکی و فلسفی به سرعت ویران شد و ساختارها و مکاتب نوینی به وجود آمد که بیشتر بر اومانیسیم و انسان محوری و در نهایت، سکولاریسم تاکید می‌کردند. این تحولات هر چند خوشایند بشر بود، اما حاصلی جز بی‌خانمانی، سرگردانی و پوچی برای او به دنبال نداشت؛ زیرا از آن پس، انسان مبنا و تکیه‌گاه الهی را از دست داد و مجبور شد با سرنوشت و تقدیر روبرو شود. محصول پایانی این بی‌خانمانی، خود اتکا شدن انسان و تنهایی اوست که می‌باید در پی یافتن پاسخ‌هایی اساسی درباره مسائل و پرسش‌های بنیادین زندگی، از جمله پرسش از ارزش، معنا و هدف آن بگردد. انسانی که از آسمان بریده بود در زمین هم جای پای برای ایستادن پیدا نکرد و درگیر بحرانی به نام از خودبیگانگی شد.

از خودبیگانگی یکی از مهم‌ترین مسائل انسان‌شناختی عصر حاضر است که پژوهش درباره آن نیازمند فهم درست مبانی فلسفی و انسان‌شناختی آن است. محور بحث در بحران از خودبیگانگی، غفلت و فراموشی هویت واقعی و اصیل انسان و حرکت در مسیر مخالف آن است به بیان دیگر، از خودبیگانگی به معنای غفلت از هویت واقعی و اصیل انسانی و حرکت در مدار خارج از آن می‌باشد. در تحقیق حاضر، چستی و چرایی از خودبیگانگی از نظرگاه دو تن متفکران و فیلسوفان قابل توجه و اثر گذار در جهان اسلام و غرب، علامه محمدتقی جعفری و مارتین هایدگر مورد بحث و بررسی قرار گرفته و پس از صورت بندی ماهیت از خودبیگانگی در نظرگاه این دو متفکر به چرایی آن پرداخته شده و در نهایت افکار و اندیشه‌های مارتین در باب چستی و چرایی از خودبیگانگی مورد نقد و بررسی واقع شده است.

## ۱. از خودبیگانگی

از خودبیگانگی از جمله مسائل بسیار مهمی است که انسان معاصر با آن درگیر است؛ تا جایی که دامنه اثرگذاری آن به وسعت تمامی ساحات وجودی انسان گسترده شده است. سوژه مدرن<sup>۱</sup> به خاطر خروج از مدار خودبودگی، در اندیشه و عواطف و زبان و رفتار خود احساس اصالت نمی‌کند و مرگ «اصالت» مسأله‌ای نیست که قابل اغماض باشد. بی‌توجهی به این بیماری عصر، انسان را از رسیدن به ساحل آرامش محروم و در جدال با «خود بیگانه» محدود می‌کند. بر همین مبنا تامل و تفکر در چستی و چرایی و چگونگی مواجهه با این پدیده خانمان‌سوز، مورد توجه متفکران و اندیشه‌ورزان مکاتب مختلف فکری در جهان فکر و اندیشه می‌باشد. تحقیق حاضر ناظر بر ماهیت غیرقابل اغماض مسأله تلاش کرده است تا چستی و چرایی آن را در دو پارادایم متفاوت فکری و معرفتی مورد تامل و تفکر قرار دهد تا به اندازه وسعت فکری و ظرفیت فلسفی نویسندگان مقاله، روزنه‌ای هر چند کوچک برای فهم چستی و چرایی از خودبیگانگی

<sup>۱</sup> modern subject

و در نهایت پشتوانه‌ای معرفتی برای چگونگی مواجهه با آن را فراهم آورد. در تحقیق حاضر از یک طرف با متفکری برجسته از جهان غرب مواجه هستیم که تاثیر قابل ملاحظه‌ای در عرصه‌های مختلف علوم انسانی داشته و مورد توجه اصحاب فکر و اندیشه در سرتاسر جهان می‌باشد و از طرف دیگر با متفکری حکیم از جهان اسلام مواجه هستیم که در عصر سیطره نیهیلیسم بر اندیشه و زبان و احساس و رفتار انسان، با نظر به منابع و معارف وحیانی سعی در تحلیل چیستی و چرایی از خودبیگانگی داشته و برای برون‌رفت از این بحران راه‌حل‌های قابل توجهی ارائه کرده است. لذا در تحقیق حاضر، با بررسی مجموعه آثار علمی این دو متفکر جریان‌ساز، به تبیین و تحلیل از خودبیگانگی خواهیم پرداخت.

### ۱-۱. معنای لغوی از خودبیگانگی

از خودبیگانگی یکی از مفاهیم بسیار قابل توجهی است که در رشته‌های مختلف علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه مورد تفکر و تامل واقع شده است. در این مجال پس از بیان مفهوم لغوی از خودبیگانگی به صورت اجمالی به معنای اصطلاحی آن از نظر فیلسوفان غرب، فلاسفه اسلامی و آیات و روایات اشاره می‌شود تا زمینه‌ای برای ورود تفصیلی به چیستی و چرایی از خودبیگانگی در منظومه فکری علامه جعفری و هایدگر باشد.

واژه "alienation" در زبان فارسی به معنای از خودبیگانگی، ناهمبستگی، بی‌خوابی، بی‌زاری، خود فراموشی، بیگانگی، بیگانه کردن، جدایی چیزی از چیز دیگر، دیگری را به جای خود پنداشتن و دیگر خودپنداری، تعبیر شده است. ریشه این اصطلاح، کلمه لاتینی "alius" به معنای دیگر می‌باشد. پسوند "en" در زبان لاتین صفت‌ساز است. بنابراین alien به معنای منسوب به دیگری است. از صفت "alien" فعل "alienate" ساخته شده است که به معنای «از آن شخص دیگر کردن» به معنای واضح‌تر، «انتقال به غیر» می‌باشد. سپس از این کلمه اسم فعل "alienation" به معنای انتقال به غیر ساخته شده است (رکنی‌پور و سیادت، ۱۳۹۲، ۶۲ و ۷۱).

### ۱-۲. معنای از خودبیگانگی در نظرگاه فیلسوفان غرب

سقراط از خودبیگانگی را ناآگاهی به خود (افلاطون، ۱۳۶۶، ج ۱، ۳۳)، فلوطین جداافتادگی از مبدأ اعلی (فلوطین ۱۳۶۶، ج ۱، ۵۴ - ۶۷)، آگوستین گسستگی انسان از خدا (پل تیلیش، ۱۳۸۱، ج ۲، ۷۳)، و هگل تبدیل من آزاد افراد به «ما»ی کلی در اجتماع تعبیر می‌کند که باعث می‌شود افراد در حالتی که قرار دارند و می‌خواهند در آن قرار داشته باشند، باقی نمانند و این امر باعث از خودبیگانگی می‌شود (دریابندری، بی‌تا، ۳۴۳). فویرباخ از خودبیگانگی را فرافکنی کمالات از خود و پرستش خدای خودساخته (انگلس، ۱۳۵۷، ۴۰)، مارکس بندگی خدا و دولت و میهن و مالکیت و سرمایه (پی‌یتر، ۱۳۶۰، ۳۱)، کی‌یرکگور هم‌رنگی با جماعت و راضی بودن به وضع موجود (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۳، ۲۲۲)، پل تیلیش بیگانگی از خدا (توماس، ۱۳۷۶، ۶۰-۷۳) و هایدگر فراموشی نیازهای حقیقی و ایجاد نیازهای کاذب (هایدگر، ۱۳۷۷، ۵-۴۲) می‌داند.

### ۱-۳. معنای از خودبیگانگی در نظرگاه متفکران اسلامی

در میان فیلسوفان و متفکران اسلامی، فارابی از خودبیگانگی را هر عملی که در راستای سعادت انسانی نباشد (فارابی، ۱۳۷۹، ۲۹)، ابن‌خلدون تباهی اخلاق و دین فرد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۱، ۲۳۱)، شریعتی رسوخ یک شخصیت یا هویت غیرانسانی در انسان و در نتیجه

تبدیل انسان به غیر انسان (شریعتی، ۱۳۷۷، ج ۱، ۲۷۰)، مطهری رشد ناقص و یک بعدی انسان (مطهری، ۱۳۷۴، ۲۸۴) و جوادی آملی تعارض هر شکلی از رفتار و گفتار با فطرت اصیل انسانی می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۳۰۶).

خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن با عبارات متفاوتی به مسأله از خودبیگانگی انسان اشاره کرده است. محوری‌ترین آیه قرآن کریم در این زمینه، آیه ۱۹ سوره مبارکه حشر است که طبق آن، خودفراموشی موجب کیفر الهی و گام اول سقوط انسان است و خداوند به مومنان هشدار می‌دهد که مبادا از یاد خدا غفلت کنید. غفلت از خدا به قیمت خروج از مدار اصالت الهی خود و گرفتار شدن در مدار از خودبیگانگی تمام می‌شود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». در روایات وارده از اهل بیت علیهم‌السلام هم معارف قابل تاملی در این زمینه وارد شده است از جمله در روایتی چنین آمده است که «هر کس خداوند سبحان را فراموش کند، خداوند او را به خودفراموشی دچار سازد و دل او را کور کند» (حکیمی، ۱۳۸۸، ج ۷، ۴۴۴) و در روایت دیگری علی‌السلام در حدیثی بسیار قابل تامل، به خودگم‌کردگی و از خودبیگانگی انسان اشاره کرده و می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که در جست و جوی گمشده خویش برمی‌آید و حال آنکه خود را گم کرده و در جستجوی آن بر نمی‌آید» (بزرگی، ۱۳۹۹، ۸۴).

## ۲. از خودبیگانگی در منظومه فکری علامه جعفری

علامه محمدتقی جعفری فیلسوفی است که به مطالعه تطبیقی میان فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌های شرق و غرب - که کمتر کسی توان پرداختن بدان را دارد- پرداخته است. شرح مناظرات و مذاکرات او با صاحب‌نظران کشورهای مختلف اروپایی و آمریکایی پیرامون جدی‌ترین مسائل مورد اختلاف بشر در دنیای امروز از زوایای پیدا و پنهان زندگی اوست (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۶).  
با نظر به مجموعه آثار ایشان و در یک نگاه کلان و صورت‌بندی کلی، علامه از خودبیگانگی را به دو قسم مثبت و منفی تقسیم می‌کند و از خودبیگانگی مثبت را به معنای قرار گرفتن «خود» در مسیر تحولات منطقی خویش (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ۳۳۸) و از خودبیگانگی منفی را به معنای توجه انحصاری به بعد حیوانی و غفلت از مبدا و معاد می‌داند (جعفری، ۱۳۶۱ الف، ۱۶). از آنجایی که نظریه علامه در مسأله از خودبیگانگی، ریشه در مبانی انسان‌شناسی ایشان دارد؛ برای تبیین تفصیلی مسأله مورد بحث، به نظرگاه علامه در ساحت انسان‌شناسی می‌پردازیم:

### ۲-۱. اقسام انسان در منظومه فکری علامه جعفری

علامه جعفری با توجه به معارف حکمی و قرآنی خود با تقسیم‌بندی انسان‌ها از حیث کمالات و توجهات وجودی، از پنج قسم انسان یاد می‌کنند:

۱. گروهی تمام وجود خود را در مقابل خور و خواب و خشم و شهوت چند روزه از دست می‌دهند. اینان چه می‌خرند و چه می‌فروشند؟ اینان جان پاک و روح بی‌نهایت بزرگ می‌فروشند، خوشگذرانی و هوی و هوس‌های زودگذر می‌خرند.

۲. گروهی دیگر کالاهای وجود را بر بازار طبیعت عرضه می‌کنند، مقداری تمایلات و آزادی در اشباع گرایز و مقداری هم علم و دانش و یا خدمت به انسانها در هنگام میل و رغبت خود می‌خرند. این گروه تا اندازه‌ای سود برده‌اند و به نتیجه محدودی رسیده‌اند؛ اما آن چه را که از دست داده‌اند خیلی با ارزش‌تر از آن بوده است که به دست آورده‌اند

۳. دسته دیگر هم زندگی می‌کنند و در این میدان معامله اندوه و غم می‌خرند و جان می‌فروشند گویی اینان کالایی غیر از ناله و بدبینی در بازار زندگی چیزی نمی‌بینند. خسارت و بینوایی اینان همان مقدار است که برای گروه اول که تمام وجود خود را در مقابل خور و خواب و خشم و شهوت از دست می‌دهند.

۴. جمعی دیگر آگاه‌تر زندگی می‌کنند، آنان ارزش سرمایه‌ای را که در دوران زندگی در اختیارشان قرار گرفته است بیشتر از گروه‌های نامبرده درک کرده‌اند، آنان دریافته‌اند: نه خور و نه خواب و خشم و شهوت و نه یک مشت اصطلاحات محدود علمی و نه مقداری شناسایی پیچ و مهره‌های کارگاه هستی و نه مانند جغد خرابه نشین و ناله سر دادن، هیچ یک از این کالاها ارزش آن را ندارد که با روح انسانی که کمال بی‌نهایت، ثمر آنست مبادله نمایند، اینان شناخت عمومی جهان و خدمت به زندگان را سزاوار خرید در مقابل از دست دادن نقدینه وجود خود احساس نموده‌اند البته اینان خیلی آگاه‌تر از دیگران بوده‌اند

من با اینکه به عظمت روحی این گروه درود می‌فرستم و آنان را به غرض اقصای آفرینش نزدیکتر می‌بینم، ولی با این حال با صراحت می‌گویم: اگر اینان از شناختن جهان بزرگ و از خدمت بر جانداران مخصوصاً انسان هیچ گونه اصل محکمی را پشتیبان خود قرار نداده‌اند باز خسارت برده‌اند و آن چه که از دست داده‌اند خیلی با ارزش‌تر از آن بوده است که به دست آورده‌اند. پس آن کیست که در این جایگاه سوداگری بهترین معامله را انجام می‌دهد؟ اینان کسانی هستند که فقط و فقط محبت را کالای معادل جان پاک خود دیده‌اند و لحظه‌ای هیجان مهر و محبت را در روح خود با تمام جهان هستی معادل شمردند (جعفری ۱۳۷۴، ب، ۸۲-۸۵).

## ۲-۲. مفهوم و جایگاه «خود»‌شناسی در نظام فکری علامه جعفری

بدون توجه به مفهوم خود نمی‌توان از خودبودگی و ازخودبیگانگی انسان سخن گفت، در این مجال به صورت اجمالی به مفهوم و جایگاه «خود» در منظومه فکری علامه اشاره کرده و با ابتدای به آن، به دو نوع ازخودبیگانگی منفی و مثبت در نظرگاه ایشان پرداخته می‌شود: از نظر علامه توجه به مفهوم خود به اندازه‌ای اهمیت دارد که «زندگی بدون آشنایی با خود و تنفس بدون خود ایدتال، نه تنها قابل تفسیر و توجیه نیست، بلکه به تنهایی می‌تواند همه قوانین منطقی زندگی و ارزش‌های آن را به تباهی بکشد» (جعفری، ۱۳۷۴، ب، ج، ۱، ۱۰۸) و در جای دیگری با اشاره به تلاش‌های فکری متفکران و فیلسوفان در طول تاریخ برای فهم چیستی خود چنین می‌گویند:

هزاران سال است که انسان از دیدگاه‌های مختلف، درباره شناخت و بررسی «خود» می‌کوشد، فلسفه‌ها به وجود می‌آورد، علوم انسانی را به میدان می‌کشد و میلیون‌ها تجربه و تتبع و اندیشه را به کار می‌اندازد. با همه این



تکاپوها و تحقیقات هنوز نمی‌داند که آن «خود» چیست که اگر آن را درست بشناسد، درد و اندوهها و تلفات ناجای خود را تقلیل داده، حداقل یک روز در عمرش از خواب بیدار شود و صبحگاه آن روز را صبح سعادت واقعی بداند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۸، ۱۶۸)

و در نهایت در تعریف خود این چنین تعریف می‌گوید:

خود، محصولی عالی از حیات طبیعی است که دانسته‌ها و خواسته‌های آدمی را تقویت و ادامه حیات را توجیه و اراده می‌کند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۸، ۸۸).

### ۳-۲. از خودبیگانگی مثبت

علامه، از خودبیگانگی مثبت را به معنای قرار گرفتن «خود» در مسیر تحولات منطقی خویش می‌داند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ۳۳۸) و با ردیابی این نوع از خودبیگانگی در تراث فکری و معنوی بشر این اعتقاد را به اوپانیساده‌ها نسبت داده و می‌گوید:

زندگی حج است و بشر کسی است که به حج می‌رود. نقطه مبدأ این سفر حالت مادی است. در آغاز بشر اسیر طبیعت است و در چنگال قوانین آن گرفتار می‌باشد و نظم طبیعت بر جمیع شئون حیاتی او حکمفرمایی می‌کند. تمام زندگی و وجود او مثل حیات موجودات دیگر دستخوش و محکوم قوا و عواملی است که نمی‌تواند آنها را بشناسد و به همین سبب قادر نیست که آنها را تحت فرمان خویش درآورد، از این منزل عازم سفری پرشور می‌گردد که سراسر راه آن پر از موانع و پرتگاه‌ها است. منازل ظهیری این سفر چهار مرحله زندگی «آشرم» یعنی طالب علم و رئیس خانواده و خلوت‌گزین و تارک دنیا (پا بر سر جهان نهاده) می‌باشد و جنبه باطنی آن سیرو سلوک روح در طریقت بر اهرمن است که از وادی تاریک و ژرف نادانی و کثرت، صعود نموده به مدارج عالی صفا می‌رسد که در آنجا خورشید وحدت جاودانه می‌تابد (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۱۰؛ به نقل از: اوپانیساده، ۳۰۶)

در یک صورت‌بندی دقیق، از خودبیگانگی مثبت «کوشش برای به دست آوردن خود تکامل یافته‌تر با بهره‌برداری از آزادی» انسانی است و این امر محقق نمی‌شود مگر این انسان در ظرف حیاتی معقول خود را در افق امر متعالی قرار دهد (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۲۶).

### ۴-۲. از خودبیگانگی منفی

علامه، از خودبیگانگی منفی را «فقدان وجود یا بعضی از عناصر خود، که موجب شکست آدمی در زندگی می‌باشد» می‌داند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۱۳) و آن هم نتیجه انکاری است که از ناحیه انسانی متوجه «خود» می‌باشد. علامه در تبیین انکار خود چنین می‌گوید:

انسانی که می‌بیند در درون او اشتیاق شدیدی به شناخت فلسفه و هدف زندگی زبانه می‌کشد، با این حال می‌خواهد این اشتیاق سازنده را با خاکستر تمایلات پا در هوا و لذاپذ حیوانی زودگذر بیوشاند، آیا این انسان منکر خود نیست؟ مسلم است که پیکار و مبارزه با خود که ناشی از انکار خود می‌باشد، یکی از پست‌ترین موارد



بحرانی که آن را بی‌خانمانی بشر می‌نامد. برای صورت‌بندی چستی از خودبیگانگی از دیدگاه هایدگر به صورت اجمالی به مبانی فکری او در این زمینه اشاره می‌شود:

### ۱-۳. مبانی انسان‌شناسی هایدگر

با نظر به اندیشه‌های هایدگر چنین برداشت می‌شود که انسان به خاطر امکانات وجودی و اگزیزتانس خاصی که دارد در میان موجودات هستی تنها موجودی است که به خاطر برخورداری از امکان عقل، قدرت تامل درباره هستی دارد و هستی خود و موجودات دیگر را مورد سوال قرار می‌دهد. محور اندیشه‌های فلسفی هایدگر پرسش از حقیقت وجود است و «دازاین» کلیدی‌ترین واژه در تبیین چستی و حقیقت وجود در فلسفه او است. لذا برای فهم «حقیقت بودن» راهی به غیر از فهم چستی و حقیقت دازاین نداریم. از نظرگاه هایدگر تا زمانی که مرز میان دازاین اصیل از دازاین غیراصیل شناخته نشود، شناخت چستی از خودبیگانگی انسان را برای ما روشن نخواهد شد. هایدگر، دازاین را دارای وجود یا هستی اصیل می‌داند؛ اما تشخیص اصالت را به وجدان وامی‌گذارد. وجدان در درون دازاین است به طوری که «ندای وجدان به او یادآوری می‌کند که هستی، مسأله اصلی اوست. از درون به او یادآوری می‌کند که به راز تنهای خود پی ببرد و درک کند که ناتمام از دنیا می‌رود. وجدان، همیشه در حالت سکوت این هشدارها را به دازاین می‌دهد» (احمدی، ۱۳۷۴، ۲۲۰). به بیانی دیگر تا زمانی که معنای حقیقی و اصیل «وجود داشتن» رمزگشایی نشده است نمی‌توانیم از «بودن اصیل» حرف بزنیم و تا زمانی که معنای بودن اصیل برای ما مجهول است هم چنان در فضای بی‌خانمانی و از خودبیگانگی گرفتار خواهیم ماند. برای فهم بودن اصیل باید مختصات دازاین اصیل مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. ذاتی که با آگاهی از هستی واقعی خود در تلاش برای فراروی از آن می‌باشد و به اندازه‌ای که نسبت به هستی اصیل خود آگاهی دارد و برای فراروی از وضع موجود تلاش می‌کند، از اصالت برخوردار و از خودبیگانگی دور است.

پژوهش برای معنای وجود و جست و جو برای رسیدن به نحوه بودن اصیل، به نحوی جدایی ناپذیر با یکدیگر مرتبط هستند؛ چون هر نظریه مربوط به وجود، خود به خود نظریه‌ای درباره سرشت ذاتی انسان می‌باشد (احمدی، ۱۳۷۴، ۹۷).

### ۲-۳. نظرگاه هایدگر در باب چستی از خودبیگانگی

از دیدگاه هایدگر، پرسش از معنای وجود از مختصات «وجود اصیل» است. چنین پرسش سرنوشت‌سازی برای وجود «از خود بیگانه» مطرح نمی‌شود. دازاین وصفی است که در توصیف «انسان در حال شدن» مطرح می‌شود ولی هر انسانی قابل توصیف با این وصف نیست. دازاین انسانی است که با طرح پرسش از معنای وجود دنبال اصالت خود می‌باشد. دازاین در توجه به واقع‌بودگی و پرتاب‌شدگی و امکانات وجودی خود است که در مدار اصالت قرار می‌گیرد و اصیل می‌شود. انسانی که نسبت به واقع‌شدگی و واقعیت‌های وجودین خود ناآگاه است فردی خودباخته و از خود بیگانه می‌باشد. انسان اصیل، دازاینی است که از یک طرف نسبت به چگونگی بودن اصیل و یا بودن غیراصیل آگاه است و از طرف دیگر برای تحقق «بودگی اصیل» زمینه‌های لازم را فراهم می‌کند. سوال از معنای وجود پرسشی تعیین‌کننده در فلسفه هایدگر می‌باشد و این سوال از مختصات دازاین اصیل است. دازاین غیر اصیل به خاطر دلدادگی به موجود، از

توجه به وجود غافل و از امکانات این توجه محروم است. دازاین غیر اصیل خود را همسطح دیگری موجوداتی می‌بیند که وجود دارند و به «تک‌بودگی» خود در میان موجودات فرودستی عنایتی ندارد. در مقابل، دازاین اصیل زیر بار هیچ برنامه از پیش تعیین شده‌ای نمی‌رود و هستی خود را مستقل از هستی موجودات فرودستی می‌بیند و اعتقاد به ماهیتی ثابت در وجود خود را نمی‌پذیرد. دازاین همان طوری که امکان انتخاب اصیل بودن را دارد، می‌تواند با نفی آزادی در انتخاب‌هایی که دارد شیء‌بودگی و غیراصیل بودن را انتخاب کند. دازاین اصیل، با اطلاع از وضعیت غیراصیلی که دارد به سوی اصیل بودن حرکت می‌کند. غیراصیل بودن نشان‌دهنده این است که اصیل بودن هم ممکن است. دازاین اصیل ماهیت خود را با انتخاب‌های آزادانه‌ای که دارد شکل می‌دهد و زیر بار هیچ شکلی از ماهیت پیشینی نمی‌رود.

کیستی و چیستی ما از طریق امکانات بالفعلی معین می‌شود که در تمام طرح افکنی‌های حیات مان آنها را بر دوش می‌کشیم. من همان چیزی هستم که انجام می‌دهم. عمل من تا آنجا که امکانات مرا تحقق می‌بخشد، هستی مرا تعریف می‌کند (کوروز، ۱۳۷۸، ۱۰۲).

پس، از نظرگاه هایدگر، تسلیم جهان شدن، از دست دادن درک خود از وجود و معنای جهان خود، تحت سیطره طرح‌های پیشینی واقع شدن، تبدیل شدن به وجود دم دستی، عدم تلاش و جستجو برای پی بردن به معنای وجود و تبدیل شدن به موجودی ایستا و منفعل، انسان را از مدار خودبودگی حقیقی خارج و وارد فضایی می‌کند که «از خودبیگانگی» نام دارد.

### ۳-۳. چرایی از خودبیگانگی از نظرگاه هایدگر

دازاین غیر اصیل با غفلت از وجود، آن چنان درگیر موجود می‌شود که امکان توجه به از خودبیگانگی خود را ندارد و با خودی زندگی می‌کند که در اصل ناخود بوده و آگاهی به آن ندارد. هایدگر با طرح پرسش از وجود فضا را برای توجه و تأمل در ناخودی که در لباس خود ظاهر شده فراهم کرد.

هایدگر حرکت دازاین به سوی نحوه بودن غیر اصیل را یک جهش روبه پایین، به درون ورطه بی‌بنیادی و پوچی و روزمرگی توصیف می‌کند (احمدی، ۱۳۸۲، ۱۸۳).

هر باور و اعتباری که دازاین را از حقیقت وجودین خود غافل و او را از مدار توجه به واقع‌بودگی خود خارج کند، سرانجامی به غیر از فقدان اصالت در دازاین و از خودبیگانگی او ندارد. سقوط وصف دازاینی است که در دل امکان‌های غیر انتخابی پرتاب شده است و چون واقع‌بودگی انسان است، بار معنایی منفی ندارد. دازاین اصیل نسبت به این وصف آگاهی دارد و به جای نفی و انکار آن برای فراروی در امکان‌هایی که در پیش رو دارد تلاش می‌کند. «هبوط (سقوط) یک امکان مثبت است و از آنجا که وجهی است از انشراح و گشودگی نسبت به هستی‌مونها، لذا اگزستانسیال دازاین است» (خاتمی، ۱۳۸۸، ۹۷). فروبستگی در برابر امکانات فرابنده وجودی از مختصات دازاین غیر اصیل و گشودگی در برابر چنین امکاناتی از مختصات دازاین اصیل می‌باشد و از خودبیگانگی همان فروبستگی دازاین در برابر آگاهی نسبت به وضعیت واقع‌بودگی خود حقیقی و بی‌تفاوتی در برابر امکان‌های عملی برای تعالی می‌باشد. هایدگر

پیروی از دیگری، روزمرگی و غوطه ور شدن در زندگی با دیگران را از عوامل فقدان اصالت در دارین می‌داند، زیرا اهتمام به نحوه زندگی با دیگران موجب اسیر شدن در قواعد هر روزه زندگی اجتماعی می‌گردد هر روزگی با عادت‌ها ملال و یکنواختی را به همراه دارد (احمدی، ۱۳۸۲، ۳۳۱). هایدگر روزمرگی را از مقومات وجودی فرد نا اصل با «داسمن» می‌داند. تحمیل هر گونه ماهیت پیشینی از طرف جامعه زمینه از خودبیگانگی انسان است. دازاین غیر اصل خود را در دل طرح‌های پیشینی از نحوه بودن گم می‌کند و گمگشتگی او را از خودبودگی جدا و در مدار از خودبیگانگی قرار می‌دهد. از دیدگاه هایدگر، دازاین زمانی اصالت خود را از دست داد و دچار از خودبیگانگی شد که پرسش از وجود فراموش شد و موجودشناسی جایگزین وجودشناسی شد. از خودبیگانگی وصف فضایی است که پرسش از «بودگی اصل» از یادها رفته است و انسان‌ها در روزمرگی‌های فرسایشی خود، نقش‌های از پیش تعیین شده را بدون هیچ اصلاتی بازی می‌کنند و آزادی انسان در انتخاب باورها و اعتباریات زندگی خود به یغما رفته است و امکانات وجودی دازاین به نفع طرح‌های پیشینی مصادره شده است، در حالی که هایدگر با نقد چنین فضایی می‌گوید:

بگذاریم دازاین خودش را بر این امکانات بیفکند، بدون آنکه یک ایده‌آل و اگزستانسی با هر گونه محتوای خاصی را در مقابلش قرار دهیم یا از بیرون چنان ایده‌آلی را بر او تحمیل کنیم (احمدی، ۱۳۸۹، ۹۹).

#### ۴. نقد و بررسی نظرگاه هایدگر

در پایان، به صورت اجمالی به نقد و بررسی چپستی و چرایی از خودبیگانگی در نظرگاه هایدگر اشاره می‌شود؛ کلیدی‌ترین مسأله در تبیین چپستی از خودبیگانگی و فقدان اصالت در نظرگاه هایدگر و تمامی فیلسوفان اگزستانسیالیست اصل تقدم وجود بر ماهیت می‌باشد. اصلی که مشترک در میان اگزستانسیالیست‌های خداپاور و خداناباور است. از یک طرف مسأله خودبودگی و از خودبیگانگی و یا اصالت و فقدان اصالت را در انسان مطرح می‌کنند و از طرفی هر گونه طرح ثابت و ماهیت پیشینی را در انسان نفی می‌کنند. سوال عمده این است، در فضایی که آدمی، ذات و ماهیت ثابت و پیشینی ندارد چگونه می‌توان از معنای محصل اصالت و فقدان اصالت و یا خودبودگی و از خودبیگانگی در انسان دفاع کرد. در میان فیلسوفان غرب با متفکرانی مواجه هستیم که ایده نفی ذات و ماهیت ثابت و پیشینی در دیدگاه فیلسوفان اگزستانسیالیست را نقد و نفی می‌کنند. در این مجال به ذکر چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم: آیزایا برلین (۱۹۰۹-۱۹۹۷) فیلسوف لیتوانی الاصل انگلیسی می‌گوید: برخی از اگزستانسیالیست‌ها نیهیلیست‌های افراطی معتقد بودند که هیچ گونه ارزش انسانی وجود ندارد، افراد به سادگی و بی‌هیچ دلیلی احساس تعهد می‌کنند. برلین البته این ادعا را رد کرده و معتقد است مقیاسی برای سنجش ارزش‌ها وجود دارد که سرشت ذاتی بشر را تشکیل می‌دهد. ساختار جسمانی، فیزیولوژیک و عصبی، اندام‌های خاص، ویژگی‌های روانی، توان اندیشه، خواستن و احساس کردن و برخی ویژگی‌های اخلاقی از خصائل انسانی است و هر کس اینها را نداشته باشد حیوان یا فرد بیجان و مرده شمرده می‌شود. برلین به ویژه بر اصول اخلاقی تأکید کرده است و پذیرش آنها را ناگزیر و ضروری می‌داند؛ زیرا ما انسان هستیم (برلین، ۱۹۵۹، ۲۸۲-۲۸۶). یکی دیگر از ناقدان فقدان ذات ثابت انسانی ویلیام بارت (۱۹۱۳-۱۹۹۲)، فیلسوف آمریکایی است که می‌گوید:

به عقیده هایدگر، آزادی بنیادی، آزادی پذیرای حقیقت بودن است که آزادی عمل، متفرع یا منتج از آن است. چه فایده از عمل اگر روشن‌بین نباشیم... در همه ما در نتیجه خیره‌سری و عناد و لجاج آنچنان ظرفیتی برای تحریف و کژنمایاندن موقعیت‌های انسانی در زندگی روزانه وجود دارد که مبهوت کننده است... ولی باید برای یک لحظه هم که شده از این عرض اندام تب‌آلود و دیوانه‌وار کج و تحریف شده دست برداریم. طبیعت شامل طبیعت انسانی خود ما هم می‌شود باید از سلطه‌جویی بر دنیای مادی و همچنین بر دیگران و خودمان هم دست برداریم (مگی، ۱۳۷۷، ۱۵۸-۱۶۰).

به عبارتی دیگر در فضایی می‌توان از «از خودبیگانگی» حرف زد که در پاره‌ای از امور، خود و سرشتی ثابت در نظر گرفت.

تا فطرتی نباشد از خودبیگانگی وجود ندارد. آخر «خود» چیست که از «خود» بیگانه شده. اول تو خودت را بشناس، اول «خود» را به من معرفی کن که خود چیست، بعد بگو آن چیز او را از او بیگانه می‌کند. «خود» را شناخته دم از «از خودبیگانگی» زدند. (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۱۵، ۱۴۹)

با مبنای اصالت وجودی و تهی بودن انسان از ذات و ماهیت ویژه، نمی‌توان بحث از خودبیگانگی را مطرح کرد.

## نتیجه

مسئله تامل و تفکر در «حقیقت انسانی»، در طول تاریخ مورد توجه متفکران قدرتمندی در مکاتب مختلف فکری جهان بوده است. یکی از مسائل قابل توجه در انسان‌شناسی معاصر بحث از خودبیگانگی و فقدان اصالت در انسان مدرن است. متفکران بسیاری در نحله‌های مختلف فلسفی و علمی در این راستا وارد میدان اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی شده‌اند در این میان سهم متفکران مکتب اگزیستانسیالیسم غیرقابل اغماض و اجتناب است. فیلسوفان اگزیستانسیالیست با نفی هر گونه ماهیت پیشینی در انسان به سراغ رمزگشایی از چیستی و چرایی این مسأله رفته‌اند هر دو دسته فیلسوفان خداپاور و خداناباور در این اصل اشتراک دارند که در زیست‌جهان انسانی، وجود او مقدم بر ماهیت او می‌باشد و این انسان است که با آزادی مطلق که دارد ماهیت مطلوب خود را انتخاب می‌کند و بی‌توجهی به اصل اختیار و آزادی در انتخاب ماهیت، او را در دام ارزش‌های پیشینی و ناموجه گرفتار کرده و از ساحت خودبودگی و اصالت خارج و در مدار از خودبیگانگی قرار می‌دهد. از نظرگاه هایدگر به عنوان یکی از متفکران برجسته اگزیستانس، از دست دادن درک خود از وجود و معنای جهان خود، واقع شدن تحت سیطره طرح‌های پیشینی، تبدیل شدن به وجود دم دستی، عدم تلاش و جستجو برای پی بردن به معنای وجود و تبدیل شدن به موجودی ایستا و منفعل، انسان را از مدار خودبودگی حقیقی خارج و وارد فضایی می‌کند که «از خودبیگانگی» نام دارد؛ اما در حکمت اسلامی، انسان به عنوان برترین مخلوق خداوند دارای فطرتی ثابت و الهی می‌باشد. در میان متفکران اسلامی، علامه محمدتقی جعفری از خودبیگانگی را به دو نوع مثبت و منفی تقسیم کرده و از خودبیگانگی مثبت را به معنای قرار گرفتن «خود» در مسیر تحولات منطقی خویش و از خودبیگانگی منفی را به معنای توجه انحصاری به بعد حیوانی و غفلت از مبدا و معاد می‌داند.

## References

### Quran

- Ahmadi, B. (1995). *Doubt*, Markaz Publishing. (in persian)
- Ahmadi, B. (2002). *Heidegger and History of Being*, Markaz Publishing. (in persian)
- Berlin, I. (1959). *The Bitter Nature of Phoenix*. Translated by L. Sazgar, Qoqnoos. (in persian)
- Blockham, H. J. (2012). *Six Existentialist Thinkers*, translated by M. Hakimi, Markaz Publishing. (in persian)
- Bozorgi, S. A. (2020). *From Self-Estrangement*, Boostan-e Ketab. (in persian)
- Daryabandari, N. (1990). *The Pain of Selflessness; investigation the concept of alienation in western philosophy*, Parvaz Publishing. (in persian)
- Engels, F. (1978). *Ludwig Feuerbach and the End of German Classical Philosophy*, translated by M. Ahmadi, Gam Publishing. (in persian)
- Farabi, M. (2000). *Araa-e Ahl al-Madinah al-Fazlah*, translated by J. Sajjadi, Tab' wa Nashr Publishing. (in persian)
- Flynn, T. (2015). *An Introduction to Existentialism*, translated by A. Faraji, Risman Publishing House. (in persian)
- Hakimi, M. R. & et al. (2008). *Al-Hayat*, Translated by A. Aram, Dalil-e Ma. (in Persian)
- Heidegger, M. (1998). *Philosophy of Technology*, translated by Sh. Etemad, Markaz Publishing. (in persian)
- Ibn Khaldoun, A. (2022). *Introduction according to Ibn Khaldoun*, translated by M. Parvin Gonabadi, Elmi wa Farhagi Publishing. (In Persian)
- Ja'fari, M. T. (1982). *Man in the Horizon of the Qur'an*, Ba'ath Foundation. (in persian)
- Ja'fari, M. T. (1995). *Commentary on Imam Hossein's prayer in Arafa*, Islamic Culture Publishing. (in persian)
- Ja'fari, M. T. (1995a). *translation and interpretation of Nahj al-Balagha*, Islamic Culture Publishing. (in persian)
- Ja'fari, M. T. (1995b). *Philosophy and Purpose of Life*, Islamic Culture Publishing. (in persian)
- Javadi Amoli, A. (2002). *The Real Life of man in the Qur'an*, Israa. (in persian)
- Khatami, M. (2008). *An Introduction to the Introduction to Contemporary Western Philosophy*, Alam Publishing. (in persian)
- Kuroz, M. (1999). *Heidegger's Philosophy*, translated by M. Navali, Hikmat. (in Persian)
- Magee, B. (1998). *Great Philosophers*, translated by I. Fouladvand, Kharazmi. (in persian)
- Malekian, M. (1999). *History of Western Philosophy*, Howza University and Research Institute. (in persian)
- Motahari, M. (1995). *Insan-e Kamel*, Sadra Publications. (in persian)
- Motahari, M. (2003). *Collection of Works*, Sadra Publishing House. (in persian)
- Myerson, G. (2022). *Descriptive Culture of Existentialism*, translated by F. Sediqi, Pilleh Publishing House. (in persian)
- Peter, A. (1981). *Marx and Marxism*, translated by Sh. Ziaian, University of Tehran. (in persian)
- Plato. (1987). *A Collection of Plato's Works*, translated by M. H. Lotfi, Kharazmi. (in persian)
- Plotin. (1987). *Period of Plotin's Works*, translated by M. H. Lotfi, Kharazmi. (in persian)

- Roknipoor, T & Saadat, A. (2013). Examining the concept of alienation from the perspective of sociology and psychology, *Book of the Month of Social Sciences*. 62(164), 71-82. (in persian)
- Shariati, A. (1998). *Islamic Studies*, Elham Publications. (in persian)
- Thomas, J. (2002). *Paul Tillich*, translated by Forozan Rasekhi, Negah-e Moaser. (in persian)
- Tillich, P. (2002). *Systematic Theology*, translated by H. Norouzi, Mehrab Publishing. (in persian)

